تنویر القلوب فی لطائف المحبوب

ملفوظ شریف فارسی

قطب الاقطاب غوث الاغواث شہنشاہ طریقت سلطان معرفت
عارف کامل غریب نواز حضرت خواجہ اللہ بخش تونسوی رحمۃ اللہ علیہ

مؤلف حضرت خواجہ احمد بن امیر عالم المسمی بالبختیار الاوشی الغزنوی

حضرت حاجی سید احمد خان بختیار غزنوی رحمۃ اللہ علیہ اپنے وطن افغانستان سے ہجرت کرکے اجمیر شریف آئے اور وہیں سکونت اختیار کرلی۔ آپ نے حضرت خواجہ اللہ بخش سے بیعت کی اور خلافت حاصل کی۔ آپکا وصال ۲۴ شعبان ۱۳۱۸ھ/۱۹۰۱ء اجمیر شریف میں ہوا مزار متصل ... درگاہ شریف کے ... (تذکرہ مشائخ چشت)
شارح ... میاں محمد دین کلیم

(نوٹ) اس ملفوظات شریف کا اصل مخطوطہ تونسہ شریف ... کے کتب خانہ میں موجود ہے

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

الحمد للہ الذی نور قلوب العاشقین بنور وجود او وشرح صدور العارفین بسرور عرفانہ والصلوٰۃ والسلام علی خیر خلقہ سیدنا محمد وآلہ واصحابہ اجمعین اما بعد میگوید العبد الضعیف النحیف الراجی الی رحمۃ اللہ الکافی الوافی احمد بن امیر عالم المسمی بالبختیار الاوشی الغزنوی کہ از مدتے دراز درین فکر بودم کہ کدام کتابے بجہان ہمتا بے در ملفوظات محبوبی اعنی مولانا و مرشدنا حضرت خواجہ اللہ بخش تونسوی ادام اللہ تعالیٰ برکاتہ وفیوضاتہ جمع کردہ شود تا آخر الامر بدین الہام مشرف شدم کہ شرح آں در کتاب ثانی کہ منقول ازیں کتاب است کردہ خواہد شد چرا کہ این کتاب محض برائے قلمبندی عبارت ملفوظات شریفہ برائے یادگاری تلمیذ شدہ ازیں جہت درین کتاب اقتصار حسب المقدور گردیدہ واین ملفوظات شریفہ شرح و فوائد کثیرہ در کتاب ثانی یعنی درمنقول الیہ کہ مسمی کردہ خواہد شد بہ تنویر القلوب فی اللطائف المحبوبیہ بالبسط والتحقیق تمام ان شاء اللہ نوشتہ خواہد شد آمدیم برسر مقصود

واللّه تعالی هو الموفق الی طریق الهدایة و مطلوب المقصود

روزی بنده از بعد نماز عصر در خانقاه جد امجد خویش یعنی حضرت
فخر الاولیاء خواجه خواجگان خواجه محمد سلیمان رضی اللّه عنه و ارضاه عنا
حسب معمول بطریق معهود جلوس میفرمودند و جمیع اصحاب از درویشان و علماء
حاضر بودند حضرت ایشان بر زبان مبارک راندند که روزی حضرت صاحب یعنی
فخر الاولیاء قدس سره [illegible] دند که نظر فیض اثر حضرت قبله عالم مبارک رضی اللّه عنه
تاثیری بود که هر که نظر مبارک ایشان می افتاد آن شخص را از هر دو جهان بیکار بودند
و مست و بیهوش میگردانیدند که از هیچ فرق نداشتی چنانچه شخصی چون خواجه
به سبب قرض سواران هندو در زخانه فرار شده بود که آخر در خدمت
حضرت قبله عالم رضی اللّه تعالی عنه در رسید و قدر دو سه ماه در
خدمت لنگر [illegible] بجان و دل مصروف شده تا که حضرت قبله عالم
رضی اللّه عنه بر حال و جانفشانی او واقف شدند و آن شخص نیز
مطلع شد که [illegible] حال نظر فیض اثر حضرت قبله عالم صاحب بر
حال بنده زاده است آخر روزی خدمت حضرت

قبله عالم رضی اللّه تعالی عنه عرض نمود که بنده بسبب قرض سواران هندو از خانه فرار
شده التجا بخدمت آن قبله عالم آورده ام اگر بر حال عدم نظر ترحم شود زهی رحمت
حضرت قبله عالم رضی اللّه تعالی عنه در جواب فرمودند که بخانه برو بندیها و دفترها
شاهوکاران طلبیده بگو که من فلوس آورده ام بندیها و دفترها بیارید که از روی
آن دفترها قرض شما ادا نمایم شاهوکاران خوش شده فی الفور برخاستند و با
و بندیهای خود را حاضر کردند تا فلوس خود از وی بگیرند چون بندیها را وا کردند
هیچ در دریافت نمی شد هر چند بندیها را [illegible] زیر و زبر بر خاستند هیچ
سود نه نوشت شاهوکاران دانستند که این شخص خالی از حکمت نیست
از وی استفسار نمودند که راست [illegible] بگو که این چه سر است که قرض
مسوده و مرقومه در بندیهای ما پایان نیست تا بر شوا آن شخص تمامی احوال
از اول تا آخر کیفیت خود بدیشان بیان نمود شاهوکاران از شنیدن این خبر
متعجب ماندند بعده آن شخص بایشان گفت که بی شک قرض شما
بر بنده است اگر از دفترهای شما محو شده ضبط گردیده مگر همراه

بنده اگر بقدر کم و بیش حسب المقدور من فیصله و صلح میکنید
ورنه برای ادا کردن میتینکل تا من چیزی بشما دهم که من مرد مفلس هستم
زیاده طاقت ندارم شما هر دو کار قبول کردند لهذا بایشان فیصله کرده
باز بسمت سهار شریف بخدمت حضرت قبله عالم رضی الله عنه حاضر
گردیده قدمبوس شد و کیفیت حال خود بیان نمود بار بطریق سابق
در خدمت لنگر شریف مصروف شد تا که روزی درویشان از ارتقاء بوی
گفتند که نظر حضرت بر حال تو ظاهر میشود باید که کدام سبق از
حضرت قبله عالم رضی الله عنه شروع باید کرد امید که کدام ثمر مفید بحق تو
ظهور خواهد رسید - از انکه او مرد امی بود الف را برداشته یعنی تا مده
بغدادی را برداشته بخدمت حضرت قبله عالم رضی الله عنه باد تلقین
فرمودند که بگو الف او گفت الف بمجرد گفتن الف جذبه عشق الهی
در تمام وجود وی درگرفت هر چند که حضرت قبله عالم صاحب رضی الله عنه
تلقین وی مینمودند که بگو ب او در جواب بجز الف الف دیگر هیچ

نگفت تا آخر از آنجا مانند مجانین و مجذوبان مست و مدهوش برخاسته
بهر الف الف بر زبان میراند و از آنکه وی هر لحظه کلمه الف الف میگفت
مردم آنجا ان او را الفو دیوانه کردند چنانچه حالت بروی بحدی متغیر شده بود
که روزی سگ بچه را گرفته در بغل میگردید و حال آنکه او را هیچ خبر نبود که
که سگ بچه است یا دیگر چیز است و چون شب شد وی همراه آن سگ
بچه در مسجد می آمد و آنرا در بغل گرفته در مسجد میخفت - بعد
چنانچه این ماجرا خادمان و درویشان پیش حضرت قبله عالم صاحب
رضی الله عنه رسانیدند چنانچه این ماجرا که الفو سگ بچه را در بغل
گرفته شب در مسجد میخسپد حضرت فرمود که شما اکرام بر بچه
آورده بجای سگ بچه در بغل او دهید و سگ بچه را از وی بگیرند
بعضی اندازید - درویشان بحکم قبله عالم صاحب رضی الله عنه چنین
حکمت بعمل آوردند که بر بچه بجای سگ بچه در بغل او داده
سگ بچه را رهانیده بیرون انداختند و او را هیچ خبر نه
شد و هم در این بحل فرمودند که آن شخص الفو نام وقتی

در شهر بهاولپور رفته بود و در آنجا که از مولوی از متوسلان

حضرت قبلهٔ عالم رضی الله عنه وی را دید بسیار شکسته بال و خسته حال

بر حالش رحم آورد که این پیر برادر من است و بچه تنگدستی و شکسته

حالی حالش میگوید مناسب که این را پیش مهاولیان برده

چیزی و جه معاش مقرر کنانیده آید آخر مولوی مذکور بجد مفتش آمده

گفت اگر مرضی شما باشد ما هر دو یکجا بخدمت نواب صاحب رفته چیزی

وجه معاش کفاف و معیشت برای شما مقرر کنانیده آید تا که گذران شما

از نان و پارچه بسهولت گردد او در جواب گفت سگ سگ را جای سگ

نشان میدهد روزی محبوب الله میفرمودند که خلیل الرحمن

نام شخصی از هندوستان اشتهار فرستاده است نوشته که بیعت

حضرت علی احمد صابر صاحب از بابا گنجشکر رضی الله تعالی عنه از هیچ

کتاب ثابت نمی شود عجیب مردمان اند که در حق چنین اولیا دهم

بچنین سخنان لایعنی می نویسند و ازین خبر ندارند که

مرآة الاسرار و اخبار الاخیار ناطق است بر ثبوت بیعت حضرت

علی احمد صابر صاحب رضی الله تعالی عنه از حضرت بابا گنجشکر رضی الله

چنانچه مرآة الاسرار مینویسد وقتی که حضرت بابا صاحب رضی الله عنه

سند خلافت دهلی بحضرت علی احمد صاحب رضی الله تعالی عنه دادند

که این سند از قطب جمال هانسوی رضی الله عنه هم مهر کنانیده بدهلی

روید چون علی احمد صاحب صابر رضی الله عنه از آنجا رخصت شده

بخدمت حضرت قطب جمال هانسوی رضی الله عنه رسیدند و از ایشان

استدعای مهر کردن سند نمودند حضرت قطب جمال رضی الله تعالی

سند وی را پاره پاره نمود حضرت علی احمد صابر صاحب رضی الله تعالی

از آنجا واپس بخدمت بابا صاحب رضی الله تعالی عنه رسیده کیفیت

پاره کردن سند عرض نمود حضرت بابا صاحب رضی الله تعالی عنه از کار

قطب جمال صاحب رضی الله تعالی عنه ناراض شده لیکن فرمودند که شما

فرمایند شما را ولایت پیران کلیر که شهر عظیم الشان است خواهم داد

آخرالامر ایشان را بر شهر پیران طیر فرستاد چون در انجا رسیدند
و جای استقامت میجستند روزی برای جمعه نماز در مسجد جامع [illegible]
با چند نفر از مریدان تشریف بردند و جائی بنشستند مردمان انجا که
ملازم مسجد بودند ایشان را گفتند که شما ازینجا برخیزید که اینجا
مصلای فلان امام و فلان پیرزاده و فلان و فلان است ازانکه وی
در استغراق بودند جواب نمی گفتند و مریدان حضرت ایشان را یعنی
اهل مسجد را گفتند که ما از شما پیشتر نشسته ایم شما بچه سبب ما را
ازین جا میخیزانید و این سخن حق نیست آخر برین تنازع فیما بین ایشان
حضرت را نیز خبر شد فرمودند که ما را چرا میخیزانید اهل مسجد گفتند
که این جای فلان و فلان است و ایشان عالم و پیرزاده صاحب
جاه و عزت اند حضرت در جواب فرمود که از ایشان من مستحق ترم ازانکه
من پیر ولایت ام ایشان گفتند شما چه دلیل دارید حضرت در غضب
آمده گفت دلیل همین است که شما همه را هلاک خواهم کرد۔

آخرالامر حضرت از مسجد بیرون شد و دعای ضرر خواست همه فی الحال
هلاک گشتند بلکه اهل همه شهر بر بلای هلاک شد تا آخر مردم جمع شدند
بخدمت حضرت آمدند و عرض نمودند که تقصیر ما معاف فرمایید تا که ازین بلا نجات یابیم
حضرت فرمود که این دعای بنده بجناب باری تعالی قبول گردید رد نخواهد شد آخرالامر
تمام شهر برباد شده ویران گردید تا هنوز ویران است و همدرین محل فرمودند
که چند بار بادشاهان دهلی برای آبادانی این شهر سعی و کوشش بلیغ نموده
مگر صورت نمی بست و همدرین محل فرمودند حالانکه مزار مبارک حضرت الحال بالکل
در ویرانه است مگر بایام عرس مردم و سامان عرس از هر قسم از هر اطراف و جوانب
بحسب خود میشود که احتیاج هیچ چیزی نباشد و همدرین محل فرمودند که می گویند
که مزار مبارک حضرت را هر شب لنگوران وحشی که از قسم بوزینه اند
با دم خویشتن جاروب درده صاف میکنند و همدرین محل فرمودند که صاحب
مرآة الاسرار می نویسد که بعضی اولیا را وصف جلال موسی علیه السلام و اسرافیل علیه السلام
حاصل می شود و منجمله ایشان حضرت [illegible] احمد ما را است که جلال موسوی و اسرافیلی
داشت

روزی دیگر در تعریفِ اولیا سخن افتاده بود حضرت ایشان بموافقِ
ذکر ملی احمد صاحب بر زبانِ مبارک راندند که شیخ احمد عبدالحق ردولوی
صاحبِ ترشه از اعاظم اولیا است چنانچه در مرآة الاسرار در ذکرِ ایشان چنین
آورده که حضرت هفت ساله بود که با مادرِ خود بوقتِ تهجّد متابعت و نمازِ تهجّد
ادا می‌نمود روزی والدهٔ ایشان فرمود که ای فرزند شما چرا تکلیف می‌کشید
از آنکه حقتعالی بر شما تکلیفِ صلوٰة فریضه هم تا هنوز ننهاده از جهت آنکه
خردسالی و در صلوٰة تهجّد میخوانی این سخن والدهٔ خویش حضرت را ناگوار آمد
گفت از چنین مادر دور باید گریخت که از راهِ خدا منع می‌نماید این مادر نیست
بلکه راهزنِ راهِ خدا است آخر شیخ عبدالحق صاحب از خانه بدر شده در شهر
دهلی بخدمت برادرِ حقیقی تقی محمد نام که در سرکار علاءالدین خلجی ملازم بود در
رسید و در آنجا مشغولِ خواندنِ علم شده روزی برادر خود تقی محمد شیخ صاحب
را پیشِ کدام استاد برد و تعلیمِ سبق خواندن نمود که سپرد و وقتی مذکور شیخ صاحب
الکتاب حرف تهجی شروع نمود چون بکلمهٔ ضرب یضرب رسید پرسید که این

۱۱

چه معنی دارد مولوی گفت بمعنی زدن شیخ صاحب فرمود من برای زدنِ مردم نیامده‌ام
آخر از آنجا متلاشی پیر گردید تا که بخدمت شیخ جلال الدین کبیر الاولیا پانی‌پتی
رحمة الله علیه رسید و در سلکِ بیعت داخل شده مرید گشت و باوجود اینکه
شیخ صاحب را خلافت داده و مجاز کرده مگر شیخ صاحب گفت که از ...
کما هی حاصل نشد آخر به تلاش و تجسّسِ پیر طرف کشمیر عزم کرده شد ...
از آنجا نیز مقصود حاصل نشد از آنجا از قبیل بغداد تشریف برده ...
و در آنجا نیز تسکین میسّر نگشت باز بسمتِ هندوستان واپس آمد ...
که از اهلِ حیات چیزی حاصل نشد الحال رو به اهلِ ممات باید کرد ...
که از اهل ممات چیزی بدست آید تا آخر متلاشی اهلِ ممات گردیده ...
نسبتی و رابطهٔ باطنی بکدام بزرگ صاحب مزار محکم گردیده مربوط گشت
آخر روزی فرمود که در افاده و استفاده جنسیت باید تا که ثمره بدست
آید بعده شیخ صاحب مریدان خود را وصیت فرمود که مرا به پهلوی این
مزار قبر کنید و آراسته سازید تا من در آن قبر در آمده بکار خود ...

معروف شدم مریدان بموجب وصیت شیخ چنین بعمل آوردند شیخ درون
قبر در آمد و بالائش قبر را پوشیدند چنانچه رسم است و تا مدت شش ماه
شیخ صاحب دران قبر ماند بعدهٔ انقضاء مدت مذکوره قبر شق گردید
و مریدان شیخ صاحب ایشانرا باحتیاط تمام بیرون آوردند و ازانکه جسم مبارک
ایشان بغایت لطیف شده بود ایشانرا در پنبه ملفوف نمودند و غذا از نسیم
حلوه میدادند که آن اکنون بتوشهٔ مشهور است ازانکه این حلوه شیخ صاحب
را بالطبع مرغوب بود مردم آنجا بر کامی پزانیدند و بخدمت شیخ صاحب
می آوردند حتا که از کثرت نذور حلوا در ایام حیات شیخ صاحب یا ایام عرس
شیخ صاحب تنک راوی است حلوه از خوردن مردمان اینقدر زائد
می شود که بر گاوان و دیگر مال مویشی شیخ صاحب خورانیدے و هم بمورین محل
فرمودند که پیشتر شنیده بودیم که توشهٔ شیخ صاحب عبد الحق رود لوی چلم کش و
بھنگی و بی نماز را جایز نیست دیگر هر که باشد جایز است که بخورد چنانچه
صاحبزادگان مهاردی میگویند که ما یان امتحان کردیم که هر شخص چلم کش که

توشهٔ شیخ صاحب خورده است بدرد شکم گرفتار شده است و تا بحال
مرآة الاسرار دیدم که حضرت شیخ صاحب فرموده است که هر که توشهٔ مرا بدون اجازت
من بخورد وی را جایز نیست و هم درین محل فرمودند که جد امجد فقیر یعنی
حضرت فخر الاولیاء قدس سره العزیز را اگر کسے چیزے نذر توشهٔ شیخ صاحب
دادے حضرت صاحب آن نذر را قبول فرمودے و در لنگر خود صرف نمودے
شاید که حضرت صاحب را اجازت از شیخ صاحب حاصل شده باشد
و هم درین محل فرمودند که تلاش شیخ احمد عبد الحق صاحب بیعت دیگرے البته بیعت
و خلافت از پیر خویش قدوری نیا معلوم نمی شود مولوی خدا بخش صاحب
عرض کرد که استغنا در شیخ صاحب زیاده باشد حضرت ایشان فرمود خیر
هم درین محل عالم شاه گفت که از بابا صاحب گنجشکر قدس سره زیاده استغنا
نخواهد داشت حالانکه بابا صاحب بعد بیعت پیر خود جائی نرفته
مولوی خدا بخش صاحب گفت که بابا صاحب پیرے نیز چنین یافته که
ظرف وی را یکبارگی پر نموده حضرت ایشان فرمود که پیر بابا صاحب

خواجہ قطب است رضی اللہ عنہما و ہمدرین محل عالم شاہ باز مرضا شت کہ صاحب
مرآۃ مینولیسد کہ در خاندان چشت سہ کس بغایت صاحب استغراق بودند
یعنی حضرت خواجہ قطب صاحب و حضرت مخدوم صاحب چراغ دہلوی و حضرت شیخ
احمد عبد الحق ردولوی رضوان اللہ علیہم اجمعین۔ ہمدرین محل ~~[illegible]~~ باز مولوی خدا بخش
صاحب رقم نمودند کہ اینہم صاحب مرآۃ مینویسد کہ حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی
نوشی قدس سرہ العزیز قطب الارشاد بودند و حضرت شیخ احمد عبد الحق قطب الابدال
بودند و ہمدرین محل حضرت ایشان باز فرمودند کہ صاحب مرآۃ مینولیسد کہ از
حضرت علی احمد صابر صاحب و شیخ احمد عبد الحق ردولوی خارق عادت کشف و
کرامات بسیار صادر شدہ و بظہور پیوستہ اند و از حضرت مخدوم چراغ دہلوی قدس سرہ
چندے خارق عادت بظہور پیوستہ بعدہ باز میگوید کہ این مردم بظہور خارق عادات از مقدم
صاحب از عالم خارق عادات دور است کہ از نہایت استقامت از وشان چیزے ظاہر نشدہ
ہمدرین محل سخن درین افتاد کہ شیخ عبد الحق محدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ مینویسد کہ در
خاندان چشتیہ نظامیہ بعد از حضرت خواجہ مخدوم چراغ دہلوی کسے صاحب کمال ولایت

نگذشتہ حضرت ایشان فرمود کہ حضرت حافظ جمال صاحب ملتانی قدس سرہ دقیقہ حضرت
یعنی خواجہ تونسوی را میدید میفرمود کہ افسوس شیخ عبد الحق محدث دہلوی موجود نیست تا کہ ایشان
بحضرت خواجہ تونسوی نشان میداد این سخن کہ در کتاب خود نوشتہ کہ بعد از مخدوم چراغ دہلوی
کسے در خاندان چشتیہ نظامیہ صاحب کمال نگذشتہ از کتاب خود شستی ـــ روزی حضرت
ایشان میفرمودند کہ اکثر اینچنین بظہور میرسد کہ مال ہر کسے برحمت است و ملازم این
معنی این سخن بر زبان مبارک راندند کہ مرزا فخر الدین خان دہلوی دعوای کمال چیزے منصب
داشت از تحصیلداری یا تھانہ داری مگر مردم از وی بسیار شکایت میکنند کہ در آن وقت
بسیار تعدی و ظلم میکرد آخر الامر انجام وی نیک شدہ است و این سخن ہم فرمودند
کہ رسیدہ است و این بیت خواندند بیت عاشق کہ شد کہ یار بحالش نظر نکرد
اے خواجہ درد نیست ورنہ طبیب ہست فائدہ میگوید کاتب حروف کہ درین سخن
حضرت ایشان کہ میفرمودند انجام وی نیک شد و رسیدہ است اشارہ بود
باین معنی کہ مرزا فخر الدین خان در آخر ممتاز شدہ و حضرت ایشان بدست
مبارک خود داخل سلسلہ عالیہ چشتیہ نظامیہ سلیمانیہ کردہ بودند و ہم بعد نائب

شدن حج کعبہ زادھا اللہ شرفا و تعظیما کردہ و بہ دولتِ سعادت تمنائے قدمبوسی
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حاصل کردہ و ہمدریں محل فرمود کہ بسوئے مرزا فخرالدین
خان خط فرستادم بدیں مضمون کہ وقتی برائے دریافتِ حالاتِ شما نزد محمد حسین در
شہر دہلی تار برقی فرستادم کہ اگر شما را چیزے حال فخرالدین خان معلوم باشد
باید کہ بذریعہ تار برقی اطلاع دھید تا کہ حالِ مرزا فخرالدین معلوم شود ایشان ہیچ
جواب بذریعہ تار برقی ندادند بلکہ بعد از ہفت ہشت روز بجائے تار کاغذ او
آمد کہ مرزا فخرالدین باز جواب ایں خط فرستاد معلوم نمیشود کہ مریدان پیران و مریدی
را آسان میدانند حالانکہ مریدی از پلِ صراط گذشتن ہم مشکل و سخت تر است
ہمدریں محل باز حضرت ایشان فرمود کہ بیشک ایں سخن راست است و ایں
عبارت خواندند کہ مرید راست کالمیت فی ید الغاسل باشد و خود را
ہیچ اختیار نہ دھد مانندِ مردہ بہر سو کہ پیر ایشان برد و ہمدریں محل فرمودند
کہ میرا کل نام در زمانۂ حضرت ما یعنی خواجہ محمد سلیمان صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ
خدمتِ لنگر شریف میلاد و نماز بہ گرمی خواند لنگر در ماہِ رمضان [illegible] روز ۵

ہم میلاد شریف و نماز ہم ادا میکرد و در کار و بار بسیار چست و چالاک بود و از
فرمانِ حضرت صاحب قدس سرہ ہیچ تجاوز نمی کرد چنانچہ خدا بخش لانگری میگفت
کہ روزے در مہار شریف در ماہِ محرم ارادۂ پاکپتن نمودہ تیار شد کہ از دروازۂ
بہشتی خواہم گذشت چراکہ تمام مردم از دروازۂ بہشتی میگذرند بہشتی می شوند
من ازیں محروم خدا بخش لانگری گفت کہ او را منع نمودم و گفتم حضرت صاحب
را عرض خواہم کہ دیگر ترا رخصت ندھد کہ کارِ لنگر شریف تنہا از من بغیر تو
انجام نمی شود آخر میرا موصوف اصرار نمود کہ من نخواہم ماند و شما را کسے موضع
خواہم درین ہنگام بخدمتِ حضرت غریب را عرض نمودم کہ میرا کل برائے گذشتنِ
دروازۂ بہشتی بسمت پاکپتن شریف تیار است و حالانکہ کار لنگر شریف بغیر او
را انجام نمی شود و حضرت غریب [illegible] و از در حال وی را طلبید و فرمود کہ
راست است قصد پاکپتن داری میرا موصوف عرض نمود کہ بلے صاحب
حضرت غریب نواز فرمود کہ چرا پاکپتن میروی عرض نمود کہ برائے گذشتن
دروازۂ بہشتی چراکہ ہمہ مردم بہشتی میشوند و من تنہا محروم؟

مردم ماندہ ام حضرت نیز بزرگوار قدس سرہ فرمود کہ شما بہشتی ہستید شما بر پاکپتن

نروید میراں کل بسیار خوشدل شد و ارادۂ پاکپتن موقوف کرد و بعد ازیں محل فرمودند

کہ شخصے بود از مریدانِ حضرت حاجی پور والہ شیخ خود آں شخص را فرمود

کہ ترا فردا بفلان شہر رفتنی است آں شخص بعد وقتِ صبح بلا پرسش شیخِ خود

سمتِ آں شہر رفتہ باز آمد و بخدمتِ حضرت عرض رسانید کہ قسم بفلان شہر کہ حضرت

بشب فرمودہ بودند رفتم و اکنون باز آمدم حضرت فرمود کہ چرا مرا اطلاع نہ دادی کہ من

ترا برائے مُہم کارے دراں شہر میفرستادم نہ برائے محض رفتنِ آں شہر آں مرید

عرض داشت کرد کہ حضرت دراں وقت اینقدر فرمودہ بودند کہ ترا فردا بر فلاں

شہر رفتنی است از کردن کدام کارے نہ فرمودہ بودند مرا تعمیل حکمِ حضرت

ضروری بود کہ بجا آرم ازیں جہت رفتم اکنون باز خواہم رفت و ہر کارے و

خدمتے کہ باشد آنحضرت حکم فرمایند کہ بجا خواہم آورد فائدہ

باید دانست کہ دریں دو حکایت حضرت ایشان یعنی در حکایت میراں کل و حکایت

مرید حاجی پور والا صاحب قدس سرہ اشارہ بدیں معنی نمودند کہ مرید خویشتن

خویشتن و کار و بارِ خود را بر حال پیر و شیخ کنند و خود ہیچ داخل نہ [illegible]

چنانچہ ذکرِ آں سابق گذشت و بعد ازیں محل فرمودند کہ عندمانِ حضرت ما ہمچنیں

کساں عالی بودند الحال خاصانِ ایں زمانہ با ایشان برابر [illegible] نیستند

روزے حسب ما اعتاد پیش خانقاہ شریف بعد از نماز عصر [illegible] نشستہ

بودند کہ از مولوی خدا بخش پرسیدند کہ فردا چہ ساں یوم است کہ ارادۂ [illegible]

داریم یعنی ارادۂ کندیدن چہ داریم چہ طور است مولوی صاحب مذکور عرض کرد

کہ بسیار ساعت است و مولوی یار محمد صاحب

باز مولوی خدا بخش صاحب مرحوم فرمود بعد ازاں فرمودند

صلاحِ فقیر نیز ہمچنیں است کہ فردا شروع کردہ آید ازانکہ یوم خمیس [illegible]

و ہم فردا تاریخ ہفدہ ماہ ربیع الاول و ایں ہم ساعت نیک است بعدہ مولوی [illegible]

باز از مولوی خدا بخش صاحب فرمودہ پرسیدند کہ بکدہ خمیس کدام وقت

گویند یعنی کدام ساعت را مقرر می کنید مولوی موصوف عرض داشت کہ بعد از [illegible]

صادق اول پاس را بکرد خمیس است بعدہ ہمدریں محل فرمودند کہ فردا اول [illegible]

رااز ونفع رساد خیرالامر حضرت ایشان و جناب حافظ محمد موسی
صاحب بجمیع درویشان و علماء درون آستانه شریف حضرت عزیزان
قدس سره العزیز رفتند و در آنجا دعا خواستند و بعد دعا فراغ بیرون آمده
سمت موضع کندیدن چاه موصوف که شرقاً مقابل مسجد شریف
واقع است بجمیع اصحاب از درویشان و فقرا و علما تشریف
آوردند و دائره چاه را نجاران کشیده راست نمودند
دران وقت این فقیر پر معاصی را طلب فرمودند و حضرت
ایشان ارشاد فرمودند که اول شروع شما را باید کرد
و اعلی حاله کندیدن زمین نیز بدست این فقیر دادند و
فرمودند که بزن مگر رو بقبله را ایستاده فرمودند فقیر
دران حال عرض نمود که یا حضرت خدم لائق شروع کردن نیست
که از بس گنهکارم و باوجود اینحضرت خود موجود هست دیگر را چه
طاقت شروع کردن هست حضرت ایشان فرمودند که شما فکر نکنید

که من موجودم بعده الامر فوق الادب دانسته و آله را بدست
گرفته بسم الله الرحمن الرحیم را تنده گفتم یا پیر مدد کن و سه گز را نمودم
بعد از ان مولوی خدا بخش را فرمود بعده مولوی خدم محی الدین حکمداد
را بعده شاه عالم شاه صاحب را ایشان نیز بموجب حکم حضرت
ایشان علی الترتیب چند چند گز ادا نمودند و هر یکی را میفرمودند که
خاک از دائرۀ چاه بیرون اندازید درون دائره نیفتد از ید بعده وزین
چار نفر مذکور میان حسین را فرمودند بعده جمیع درویشان را فرمودند
که هر یک از شما نیز یکیک دو دو گز کار کرده میروید ایشان اینچنین
کرده می رفتند اللهم فتح لنا بالخیر واختم لنا بالخیر واجعل عواقب
امورنا بالخیر والسعه لنا بالخیر برحمتک یا ارحم الراحمین و باید
دانست که دائرۀ این چاه ده در ده گز شرعی اندازه شده است
تا که متحمل نجاست باشد در سن ۱۳۰۵ھ ہجری المقدس روز
خمیس قبل طلوع آفتاب تاریخ هفدهم ماه ربیع الاول احداث

وسے بلطفور پیوستہ روزے بعد صلوٰۃ عصر حسب معمول
براستانہ شریف حضرت غریب نواز قدس سرہ جلوس میفرمودند کہ از
مولوی خدا بخش صاحب پرسیدند کہ ابر ہمیشہ سایہ بر سر آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم میکرد یا گاهی گاهی مولوی عذر کرد عرض داشت کرد کہ
بفقیر معلوم نیست بعدہ حضرت ایشان فرمودند کہ مولوی دادر بخش
پلیتی نیز حکایت کرد کہ روزی در خانقاہ حضرت قبلہ عالم رضی اللہ عنہ مردم
آنجائی جمع شدند و بخدمت حضرت ما آمدند و عرض کردند کہ
امساک بارش است و مال و مواشی و غیرہ ہلاک می شود اگر آنحضرت
دعا فرمایند بعید از غریب نوازی نباشد حضرت غریب نواز قدس سرہ
بلطائف روحانی سوئی من گردانیدہ فرمودند کہ مولوی ہندوستانی
را گرفتہ ببرید و زیر آفتاب نشانید فی الحال بارش خواهد شد
بندہ انجا بود کہ اینجا شخصی ہست کہ آن شخص محض از سایہ بآفتاب
رود اگر بالفعل بارش نبارید لیکن مراتر اثیر حضرت غریب نواز

دانست کہ مولوی مذکور اشارہ بمن میکنند در جواب فرمودہ بودند و ز قولہ
یعنی رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ اشرف المخلوقات ہست خود
بعید کہ مقدم بر رسول ہست متصف ساختہ دیگر اگرچہ طاقت کہ
عبودیت پائے بیرون نہند یعنی من ہم مثل شما بندہ ام مولوی دیدار بخش
گفت من گفتم او ہم آن بندہ بود یعنی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم وقتی
کہ بیرون رفتی ابر بالائے او سایہ کردے حضرت غریب نواز قدس سرہ فرمودند
کہ وقت یعنی ہر وقت بالائے سر مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
ابر سایہ نیز نمیکرد بلکہ گاهی گاهی مولوی دادر بخش گفت کہ من
ازین کلام حضرت متحیر گردیدہ مگر از جہت ادب بازپرس ننمودم
کہ از کدام جا ثابت ہست بعدہ بندہ از اینجا برخاستہ در شہر
چشتیاں در مسجد کہ اقامت داشتم رفتم ختم چون بوقت ظہر بیدار
شدم دیدم کہ بارش بعدی افراط شدہ کہ از آنجا بہ خانقاہ
تشریف رفتن راہ گذشتن مشکل ہست آخر از انجا خاستہ ماندم

.... وقت ظهر بود که بخلوت حضرت غریب نواز رسیدم چون نگاه
حضرت بر من افتاد فرمودند که مولوی چه طور بارش شده گفتم بسیار
خوب شده همدرین محل حضرت ایشان باز فرمودند که شاه صاحب عالم شاه
نیز امروز اینچنین میگفت که از حدیث بخاری شریف هم معلوم
میشود که سایهٔ ابر بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر وقت بر سبیل
دوام نبود بلکه گاهی گاهی چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از مکه معظمه بجانب مدینه منوره هجرت فرمودند وقتیکه در مدینه منوره
رسیدند مردم آنجا که برای استقبال رفته آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
در میان مهاجرین نشناختند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم کدام
یکی است تا که حضرت ابابکر رضی الله تعالی عنه بالای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از ردای خویش سایه نمود بعده اهل مدینه منوره آنحضرت صلی الله علیه وسلم
دانستند که این [illegible] ایشان است بعده مولوی خدابخش صاحب عرض نمود
که این حدیث راست است من نیز همچنین حدیث در بخاری شریف

دیده ام وقفه را از سر آغاز کرد چنانچه گذشت بعده همدرین محل [illegible]
ایشان باز فرمودند که سایهٔ ذات آنحضرت صلی الله علیه وسلم همیشه نبود
یا گاهی گاهی بود و گاهی گاهی نبود باز مولوی خدابخش صاحب عرض [illegible]
کرد مرا البته معلوم نیست که همیشه سایه نداشت یا گاهی گاهی حضرت ایشان
فرمودند که سایهٔ ذات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز چنین معلوم [illegible]
که گاهی بود و گاهی نبود وقتیکه اتحاد کمال با وتعالی شانه داشته [illegible]
نباید که سایه نداشته چنانچه بلبلی شاه صاحب علیه الرحمة گفته احد احمد
وچه فرق نه کوئی ذرا دهکه پیچ مرور پیدا   دو وقتیکه بدیگر [illegible] مشغول
بوده دران وقت سایه داشته مولوی خدابخش صاحب عرض کرد که
چنین معلوم می شود ازین کلام حضرت ایشان اینفقیر [illegible] را سخت [illegible]
نشسته روی نمود که آیا حضرت ایشان این چه میفرمایند که سایهٔ ذات
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر سایهٔ ابر بالای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود
قیاس میفرمایند دریں حال فقیر عرضداشت کرد که از روایت انس بن [illegible]
رضی الله تعالی عنه

چناں معلوم میشود کہ ذات آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مانند آفتاب
محض نور بود ازیں جہت سایہ نداشتے حضرت ایشاں این سخن فوق را
چہل النعمات فرمودند کہ در آں شب بعد صلوٰۃ مغرب بجائی
خود آمدہ و کتاب شرح دیوان خواجہ حافظ صاحب را ملاحظہ نمود کہ
زیر شرح این بیت خواجہ حافظ علیہ الرحمۃ

بیت

آفتاب از روی تو شد در حجاب
سایہ را باشد حجاب از آفتاب

تحریر معنی چنیں نوشتہ کہ آفتاب از پرتو روی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
در حجاب است متواری شود چہ روی آفتاب بہ پیش روی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
مانند سایہ بود و سایہ را از آفتاب ناگزیر است چنانچہ مولوی جامی علیہ الرحمۃ
فرمایند سایہ نشیں چتر ترا آفتاب و تکرار شود کہ مصرع ثانی را مستقل نعت
گوی و در وی نیز اشارہ بسوی معجزہ رسالت داری یعنی آفتاب از
روی تو در حجاب است و ذات ایشاں کہ ہمچو آفتاب است

سایہ زیر گرد او نمی گردد چنانچہ مولوی جامی گوید شعر

شعر

سایہ نو ندیدت بر زمین ہیچکس — نور بود سایہ خورشید بس ■ حدیث از
مشکل من انس بن مالک رضی اللہ تعالیٰ عنہما بالعلامۃ فی عدم وقوع ظل النبی
صلی اللہ علیہ وسلم علی الارض قال لان الشمس نورہا خلق من نورہ علیہ السلام
ونورہ اضوء من نور النہار ونور الشمس والقمر لا یظل بیان اکثر از
فتاوی الظہیریۃ تم کلامہ ۱۲ ونیز در آں شب کتاب مطلع الانوار مولانا
امیر خسرو دہلوی قدس سرہ ملاحظہ کردم و آں نیز در باب نعت
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این دو بیت در بارہ عدم سایہ ایشاں فرمودہ

سایہ خویش آنکہ نہ کرد یش بشر
داشتش از پی خورشید جسر
تاچہ بسوزیم در آں آفتاب
خود فلکی سایہ بر اہل عذاب

فقیر بدل گفت کہ ازیں روایات صاف معلوم میشود کہ ذات
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سایہ ہرگز نہ داشتے

شبی بر سر راه نشسته بود که یک قافله میگذشت و شخصی ازان قافله این آیت

میخواند الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله چون این آیت شریفه

بسمع حضرت رسید ویرا درگرفت فی الحال تائب شد حضرت ایشان فرمودند که احمد جام

را هم سر راه نیز چون وقت در رسید از فعل خود دبرکرد روزی میفرمودند که امروز کسی

سوره از قوم شیخ سکندر بسیری [illegible] مشهد مقدس آمد و اوصاف مزار اقدس حضرت

علی بن موسی رضا قدس سره از جمله دوازده امامان اند رضی الله تعالی عنهم بیان میکند

ونیز میگفت که بر مزار مبارک آنحضرت زر و نقره بسیار صرف شده و مردمان

آنجا از حد زیاده معتقد ایشان اند و هجوم مردم بسیار میباشد چنانچه

بروقت [illegible] هزار آدمی از دور در آنجا موجود ... علاوه از مردم

شهر مشهد و یک زنجیر بر در مزار آنحضرت نشانده و هر مجرمی از خونا و غیره که

درون آمد آن زنجیر بالا امن و معاف است هیچ کس بر وی نمی آید مگر ظلم

ز برون آنجا مردم شیعه اند و در این محل ملا این معنی باز حضرت ایشان فرمودند

که در چشت گرد مزارات خواجگان ما نیز زنجیر است هر کسیکه در وی می آید ان

الحال

میشود هیچ کس برو تعرض نمی کند مگر الحال دران تفاوت افتاده از جهت آنکه

سجاده نشینان آنجا قدری ادب نمی کنند و در این محل مولوی خدا بخش صاحب عرض داشت کرد که

خواجگان چشت بسیار زبردست و صاحب تصرف و حاکم وقت بودند چنانچه در کتب

مینویسد روزیکه حضرت ابو یوسف چشتی رضی الله تعالی عنه در خانه کعبه رسید

بیت الله شریف از جای خود برخاسته گرد آنحضرت طواف میتمود و پس بجای

خود باز رفت بعده حضرت نیز طواف نمود و در این معامله را جمیع اهل عرب

بچشم خود معائنه میکردند و از این جهت فقهاء نوشته اند که اگر خانه کعبه بجای

نباشد هم سمت آن صلوة جائز است در این محل حضرت ایشان فرمودند که

اگر فقهاء این حال را بچشم خود ندیدی که قبول فرمودندی هم در این

محل باز تعریف خواجگان چشت فرمودند که جامی علیه الرحمة در

نفحات الانس در تعریف خواجگان چشت مینویسد که چشتیان

با خدا یار اند از همه خلق بیزار و چشتیان همه چنین بوده اند [illegible]

حضرت بابا صاحب قدس سره و بهاءالحق صاحب قدس سره حضرت
ایشان را چنین چسپیده بود که چند بار باز هم ذکر آن فرمودند۔
روزی حضرت ایشان از دروازهٔ خانقاه شریف بسوی مسجد برای
نماز مغرب بیرون آمدند ناگهان نظر مبارک بر حاجی شیشل افتاد
که جانِ خود را بچوبها سخت میزد برای کشتن نفسِ خود
این عادتِ وی بود که هر روز وقت باخود میکرد حضرت ایشان
فرمودند که در جایی بادشاهان و سلاطین عجایب خانه اسباب
و اشیاء گوناگون میباشد و در مکان این بادشاه یعنی حضرت صاحب
قدس سره عجایب خانه آدمیان هست که از هر قسم آدم دراینجا
موجود اند و اشاره بسوی حاجی شیشل مذکور کردند و ترجیحِ
اشخاص دیگر را یاد فرمودند بعده فرمودند که این چوب زدن
طریقهٔ نفس کشی نیست و این بیت خواندند بیت

هیچ نکشد نفس را جز ظلِّ پیر
دامن این نفس کش را سخت گیر

و بهلا دین محل فرمودند که نفس و شیطان حضرت منصور بصورت
دو سگان لاغر بهمراه ایشان میگردیدند درین میان مولوی یار محمد صاحب
عرض نمود که روزی حضرت منصور صاحب قدس سره بر کسی بمهمان شده
بود آن شخص این هر دو سگان را که بهمراه ایشان بود نو بغایت
خدمت شکرگزاری کرد وقتیکه حضرت منصور صاحب قدس سره
از انجا روانه شدند کسی ازان شخص پرسید که چرا خدمت این
دو سگان بسیار نمودی آن شخص در جواب گفت که شما نمی دانید
این سگان یک نفس حضرت منصور است و دیگر شیطان او لیس من
چه رخدمتگزاری او نکردمی — روزی گوهر فقیر را دورهٔ جنون
در گرفته بود چنانکه عادت وی بود که در هر ماه یک کرت
بران دورهٔ جنون عائد میشد و دران ایام شعر اشعار ما
مالی یعنی بی سر و سامان میگفت و هر اکل و شرب هم
چیزی نمیداشت حضرت ایشان فرمودند که جای حضرت ملجا

کہ ہمیشہ می نالید و از رحمت خدا چنین مایوسی حضرت عیسی علیہ السلام
گفت کہ شما چرا ہمیشہ میخندید مگر از خوف خدا نمی ترسی
وازو در لاابالی ہستی و از یکدیگر اثبات دلائل میکردند
آخر الامر ہر دو پیغمبران منتظر وحی شوند درین اثنا
وحی نازل شد کہ انا عند ظن عبدی بی آخر کار عیسی علیہ السلام
را حق تبارک و تعالی از بید کفار رہانیدہ بر آسمان برد
و یحیی علیہ السلام از دست کفار بشہادت رسید درین محل
حضرت ایشان فرمودند کہ این سخن از کجاست و این حدیث فرمودند
لا تتحرک ذرۃ الا باذن اللہ تعالی یعنی ہر ذرہ بید قدرت اوست
تعالی ایشان بعدہ این بیت فرمودند بیت

بگوش گل چہ سخن گفتہ کہ خندان است
بعندلیب چہ فرمودہ کہ گریان است

درین محل مولوی محمد یار صاحب باز مزمار نور کردند [illegible]

مینویسند کہ بندہ در اختیار بی اختیار است درین محل بندہ
عرضداشت کرد کہ مولوی جامی علیہ الرحمۃ نیز این مدعا را
درین رباعی ادا فرمودہ لطیف = رباعی =

ہر چند باختیار مشہورم من وز مذہب جبر جبریا دورم من
مجبورم ز اختیار مسرورم من .:. با دعوی اختیار مجبورم من

روزی میفرمودند کہ وقتی شخصی از مریدان ملائی کوٹ والی خیلی ایشان
نزد من آمدہ و چند مسائل یعنی ہشت نہ مسائل کرد و گفت
کہ ملائی کوٹ والی موافق این مسائل عقیدہ دارد و اخوند صواتی
ایشان را بر اعتقاد این مسائل کافر گوید و من مرید ایشانم
آنحضرت درین چہ امر میفرمایند اگر فی الواقع باین اعتقاد
این مسائل ملائی کوٹ وال کافر است تا من از و مرتد شدہ
فسخ بیعت نمایم و اگر نہ بیعت خود را چنان برحال خود گزارم

ساز م حضرت ایشان فرمودند که من آنشخص را دشنام دادم

که ای مرد تحقیق و تفتیش این امر قبل از مرید شدن چرا

کرد که آیا این شخص کافر است یا مسلم وقتیکه مرید شدی

بر التحقیق حیثیت خودی پیر خویش مینمائی تحقیق این امر قبل

بایدت نمود از بیعت امتحان شمارا نشاید که تفتیش حال

کنید و مرتد شوید وقتیکه تحقیق مرید کسی شود پس هر

از شاید اگر او تکبر دنیکی باشد خواه بد از آنکه در نیا چند

ورد است بهر طوریکه باشد برشتی بهشت پس باید که با ایشان

برد خود فرد برود حشر حاله هر کسی نزد هر چه باشد معلوم

شو نه بینی اگر آن اشخص را با زن زشت اتفاق نکاح

مجبوریها و خیالات چند در بهر طوریکه باشد باو بسر

نمیتواند همراه پیر خود چرا نرد مجبوریها معلوم این

حکایت این سخن فرمودند وقتیکه شیخ صنعان ... تارک گردید

نیاد همراه ایشان بیست یا هفتاد خلیفه بودند حواله مریدان بود

شیخ صاحب ایشانرا فرمودند که شما الحال پیش کار مریدان روید

از آنکه هر چه حصول مقصود شمایان باین جانب متعلق بود از

دین و ایمان و غیره آن از منتفی شده مناسب که الحال در پیش

مقصود خویش بروید همه خلفاء و مریدان وی را گذشته وجواب

منتشر شده رفتند مگر یک مرید ایشان همراه ایشان ماند

و نرفت شیخ صاحب آنرا فرمودند که شما چرا نمیروید آن مرید

عرض کرد که ای شیخ من طالب دین هستم و نه طالب ایمان وغیره

من معشوق عاشق و طالب ذات تو ام دیگر مرا هیچ در کار نیست

این سخن مرید شیخ وصدق و اخلاص وی حق تعالی را پسند آمد

و در حال تقصیر و گناه شیخ را معاف فرمودند و نیز مرتبه بر

دو بزرگوار از پیشتر زائد و برتر نمودند

و در این محل فرمودند که مولوی امام الدین با وجود آنکه از حضرت صاحب
قدس سره مجاز بودند بر علم ظاهری حضرت قاضی عاقل محمد صاحب رضی الله
تعالی عنه فریفته شده مرید ایشان گردید و از حضرت غریب نواز قدس سره
[illegible] آورد و ازین خبر نداشت که علم ظاهری پیش علم باطنی هیچ
حقیقت ندارد و از آنکه علم ظاهری کسبی است که در مدرسه‌های
[illegible] و غیره هم حاصل میشود بخلاف علم باطنی الغرض هر چند
مولوی شهسوار و غیره مولوی امام الدین را ملامت می‌کردند و میگفتند
که تمام علم ظاهری حضرت صاحب را چه دیدید که علم ظاهری کم دارند او
در جواب میگفت که بیشک حضرت صاحب علم ظاهری خوب داشتند
مگر قاضی صاحب در علم ظاهری دستی عظیم دارد القصه روزی این
سخن بسمع مبارک حضرت صاحب قدس سره کسی رسانید که امام الدین
[illegible] مرید [illegible] قاضی صاحب رضی الله تعالی عنه شد حضرت صاحب
از استماع این سخن سخت جلال آمد و فرمودند که مولوی

امام الدین دیوانه است که خود را والا دانست و بعد تکرار [illegible]
بعده کف یک دست مبارک را بر دیگری زده فرمودند که دو ملا مرغی
حرام یعنی در میان دو ملا مرغی حرام میشود از آنکه یکی گوید چنین
باید کرد و دیگری گوید چنین باید کرد درین گفتگو مرغی می‌میرد و حرام
میشود بعد گفتن این سخن حضرت غریب نواز قدس سره مولوی امام الدین
دیوانه شد حتی که زنجیر بر پای او نهادند هر چند که معالجه
کردند سودی نداشت روزی حضرت غریب نواز در مکهیر تشریف داشتند
میان نور حسن صاحب فرزند حضرت قبله عالم رضی الله تعالی عنه تشریف برده بودند
که صاحبزاده صاحب میان نور حسن صاحب بخدمت حضرت غریب نواز عرض نمود
که یا حضرت مولوی امام الدین غریب الحال از حد زیاده هلاک شد اگر
تقصیر وی معاف فرمایند من اولاد حاضر آرم حضرت غریب نواز قدس سره
ازین سخن نهایت در جوش آمد و بعد شنیدن این سخن برخاستند

دراوار شوند حتی که از بسیاریِ جلال یکی کفش در پائ مبارک کردند
و دیگر بر جائ خود باز گزاشته روان شوند و فرمودند که صاحبزاده جی
درین امر بنده را معاف فرمائید که این سخن رسیده ندارد از آنکه مولوی
امام الدین بمن یک نوع انگشت نمائی کرده بود من همچنین میخ ویرا
زدم که ریزه ریزه شده خارج خواهد شد نه سالم آخر حضرت غریب نواز
قدس سره از سفارش خوش شدند و مولوی مذکور در آنحالت دیوانگی بمرد. بمرد
بعد زن امام الدین مذکور با پسر خود محمد علی نام که در آن ایام خورد سال
بود درینجا بخدمت حضرت غریب نواز آمد شد و برائ عفو تقصیر
نجیب مرحوم بلیتش کردند و بر آن این بیت نوشته بود
گنهی مرد ستمکاره را [illegible] چه تاوان زن و طفل بیچاره را
حضرت غریب نواز قدس سره را بر حالِ ایشان رحمت آمد و گناه ایشان
معاف فرمودند و نیز از پسر مولوی مذکور پرسیدند که چیزی سبق
میخوانی عرض نمود که بلی یا حضرت چیزی میخوانم حضرت غریب نواز

فرمودند که خوب سبق بخوان و دعا هم فرمودند که برو
ترا خوشحال خواهد داشت. روزی میفرمودند که مزار و گنبد
امام الدین مذکور که درون احاطهٔ خانقاه شریف حضرت قبله
تعمیر شده و او درانجا مدفن یافته بواسطهٔ صاحبزاده میر
صاحب است که با فرزند ایشان رابطهٔ دوستی داشت و این
بسمعِ مبارک حضرت غریب نواز کسی رسانیده و نه حضرت غریب
خود دیده که درین ایام رفتن حضرت غریب نواز قدس سره بسمت
بر سبب کبر سنی معطل شده بود ورنه مدفن و گنبد مولوی
احاطهٔ خانقاهِ مبارک حضرت قبله عالم رضی الله تعالیٰ عنه کی تعمیر
از آنکه حضرت غریب نواز از فعل مولوی مذکور تجدید جلال حی
که حرف از شنیدن نام مولوی مذکور اگر احیاناً کسی بر زبان
بغایت در جوش و جلال آمدی و هم چهره مبارک ایشان
شدی ازین سبب نام مولوی مذکور کسی از خوف پیش

سوال نمودم که درمیانِ حضرتِ ما یعنی خواجہ تونسوی و مولانا روم صاحب
رضی اللہ تعالیٰ عنہ چہ فرق است ازین مسئلہ بندہ شاہ صاحب بنہایت
رنجیدہ و ملالِ خاطر گشتہ فرمود کہ ازچنین سوال کردن میخواہی
کہ مرا کافر کنی چند ساعت برین بگذشت کہ مرا باز طلبید و گفت
کہ مولوی ہیچ مشکلی نیست کہ پیش رو نمودہ و استمدادِ حل آں از
مولانا روم طلبیدہ و آں مشکل حل نشدہ باشد و ہمچنیں ہیچ
کارے و مشکلی نیست کہ بندہ رو آوردہ و [illegible] التجاء آں
بجانب حضرت خواجہ تونسوی قدس سرہ بردہ شد و آں بانجام
نرسیدہ مگر ہمیں قدر فرق است درمیانِ ایں ہر دو بزرگوار کہ
ہر کاری و دشواری کہ حل وکشود آں مولانا روم صاحب رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ
توجہ میفرمایند حضرت ما یعنی خواجہ تونسوی قدس سرہ العزیز آنرا
بجنبد و تبسم حل میفرمایند   ہمدرین محل ملازم ایں معنی ایں

حکایت فرمودند کہ سالی در مُلکِ امساکِ باران بود و مردمان
شہرِ چشتیاں مرد و زن برائے دُعا طلبیِ بارش جمع شدہ و التجا
بحضور حضرت صاحب قدس سرہ آورد و حضرت صاحب قدس سرہ
درانوقت مراقب بُدند فرمود کہ موئیِ سرِ فلاں عجوز بافتہ فقیرہ
سازند فی الحال بارش خواہد آمد ہمونوقت زنانِ چشتیاں گرد
آں عجوز شدند و آنرا گرفتہ موئیِ سرِ ویرا جز ور ضفائر ساختہ
بافتند بمجرد بافتنِ موئی سروی بارش باریدن گرفت و تا دو
و روز موی سرِ آں عجوز نکشادند و بارش ہمچناں میبارید
مکان ہا و دیوار ہا مردم انہدام در گرفتند لیوہ سرِ آں
عجوز واکشادند و بارش ہم منقطع گردید. ہمدرین محل قصہ
عبور دریائے آنحضرت زیب لوز قدس سرہ کہ درمیانِ عام
مشہور است آغاز فرمودند و گفتند من نیز درین سال ہمراہ
حضرت صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ بودم چوں بدریائے سندھ رسید

...تی ہرگز موجود نبود از آنکہ حاکم وقت ہمہ کشتیہا را
...گرفتہ بود و ہیچ کشتی فارغ نبود درینوقت حضرت صاحب
...سرہ العزیز و جملہ درویشان پریشان و متحیر کہ این
...چہ تدبیر کردہ شود از آنکہ باز رفتن بکدام آبادی
...دشوار و درینجا نزول ہم دشوار آخر الامر قدری توقف نمودہ
...درین اثناء بعضی درویشان برائے [illegible] غسل و شستن
...جا بدریا شوند چہ بینند کہ آب دریا بالکل افتادہ کم
...دہ بود حتی کہ تا ناف و کمرگاہ مردم میرسید آخر درویشان
...حالت را بعرض بحضور حضرت صاحب قدس سرہ عرض نمودند
...آب دریا بالکل کم شدہ است اگر حضرت ارشاد فرمایند
...عبور کنیم حضرت صاحب قدس سرہ ارشاد فرمودند کہ خوب است
...عبور نمائید پس ہمہ درویشان با جمیع اسباب و ہمراہ آب بدریا

عبور نمودند مگر یک حضرت صاحب رضی اللہ تعالی عنہ تا وقتی نشستہ
بودند کہ ہمہ درویشان و مال اسباب عبور کردند و من نیز ہمراہ
حضرت صاحب رضی اللہ تعالی عنہ نشستہ بودم بعد ازان مردم چند
پشتک گیہ آوردہ و باہم یکدیگر بستہ و مانند کشتی ساختہ
و چند نفر شناوران نیز حاضر آمدند حضرت صاحب و این حال ابرار
پشتکہا سوار نمودہ از دریا عبور نمودیم و در اثناء راہ حضرت صاحب
قدس سرہ بغازیخان نام شخصی مطائبۃ فرمودند کہ سبحان اللہ این
دریا غازیخان است کہ پیشتر این جانب الا راہ در غازیخان ہم
جب مطابق مقتضای حضرت صاحب رضی اللہ تعالی عنہ داد و گفت
آری این جانب را ہمہ حال دریا از ہمہ وجہ معلوم است و از ہمہ
دستور وی واقف ہستم ہمورین محل حضرت ایشان باز فرمودند
کہ شریعت حضرت صاحب قدس سرہ در ہر چیز احتیاط و استتار بود

...کاری و کرامتی که ازین شان بظهور پیوستی در پرده
...بوده ای که هم سبب ظاهری را بهانه ساخته آن کار را
بانجام رسانیدی و ملائم این معنی این حکایت نمود و
استشهاد آوردند که درین [illegible] مزار بزرگ است که آنرا
برخه پیر گویند و متعلق مزار چاهی است پس هر کسی را
در زبان حضرت صاحب قدس سره سنگ دیوانه میگرید و التجاء
بحضور حضرت غریب نواز آورد او را میفرمودند که برو باب
چاه برخه پیر کن چون آنشخص بجاه برخه پیر غسل میکرد
فی الحال شفا یافت این مختصر یک حیله سازی ظاهر بود
ورنه در اصل همه تصرف خود آنحضرت غریب نواز قدس سره
بود درین [illegible] شخصی هندوستانی سوال کرد که یا حضرت
حضرت خواجه بزرگ اجمیری [illegible] نائب رسول فی الهند و حضرت غوث
با شیخ ابو النقا [illegible] گیلانی قدس سره باهم ملاقی

شده بودند یا حضرت ایشان فرمودند که در ملاقات با یکدیگر
اختلاف است و اما در هم زمانی ایشان شکی نیست که هم زمان
و هم در میان عوام الناس این سخن مشهور است که ایشان
با یکدیگر همشیره زادگان بودند مولوی خدابخش صاحب
عرض نمود که این سخن غلط مشهور است از آنکه از هیچ
کتاب ثابت نمی شود هم درین محل حضرت ایشان باز فرمودند
که این سخن اگر صحیح شود هم قرب ظاهری است که چندان
قابل اعتبار [illegible] نیست مگر ایشانرا قرب دیگر عبارت
قرب الی الله است که در وغیره را گنجایش نیست
واقع بود تمت بالخیر

عصر هفته ۱۹ رمضان المبارک ۱۳۸۹
دیگرے دوم بعد از نماز عشا شب [illegible] شعبان المعظم ششم

تنویر القلوب فی لطائف المحبوب

ملفوظ حضرت خواجہ اللہ بخش تونسوی

مرتب : خواجہ احمد بن امیر عالم المسمّٰی بالبختیار الاوشی الغزنوی